

یادداشتی بر کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم» مردی معمولی که کابوس داعش شد

او معمولی بود و شاید کمال این کتاب، در این باشد که ثابت کند او، اسطوره‌ای و ماورایی نبود، ژنرال، سردار، سرباز یا شهید سلیمانی مردی بود که با اتکا به عزت نفس خود فقط بر مدار الهی می‌چرخد.



او معمولی بود و شاید کمال این کتاب، در این باشد که ثابت کند او، اسطوره‌shy­؛ ای و ماورایی نبود، ژنرال، سردار، سرباز یا شهید سلیمانی مردی بود که با اتکا به عزت نفس خود فقط بر مدار الهی می‌چرخد.

به گزارش خبرنگار مهر کتاب، «از چیزی نمی‌ترسیدم» زندگینامه خودنوشت شهید قاسم سلیمانی از دوران کودکی تا انقلاب است. کتابی که به رغم حجم کتاب اتفاق بزرگی را رقم زده و روایت بی‌پروا از دوران کودکی و جوانی حاج قاسم باعث شده مخاطبان به شدت از آن استقبال کنند. به بهانه زهره صالحی در یادداشتی به این کتاب پرداخته است:

قضاوت اینکه این کتاب، صرفاً قصه و سرگذشت حاج قاسم است یا یک اثر تاریخی و تربیتی، باشد طلبتان که سطر به سطر روایتش را بخوانید و عشق کنید برای مکتبی که سربازش، از هیچ چیزی نمی‌shy­؛ ترسید و از دل نداشتن‌ها، توانستن را صرف کرد و قهرمان شد. راستش را بخواهید چند روزی هست که کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم» را تمام کرده‌ام، اما هنوز تکلیفم با این اثر مشخص نیست و درست نمی‌shy­؛ دانم که این کتاب، دقیقاً چه بود؟! صریح و روان و ساده؛ اما عجیب؛ درست مثل خود حاج قاسم که قابل پیش‌بینی بود، اما نبود. قاطع و مقتدر بود، اما نبود. بود و روی همین کره خاکی، کنار ما نفس می‌shy­؛ کشید، اما انگار که نبود.

«از چیزی نمی‌ترسیدم»، روایتگر لحظات عمر کودک، نوجوان و جوانی است که در ده ساگی، نه از گاو نر شاخ‌زین خطرناک می‌ترسید، نه از تاریکی دره shy­؛ ای که در آن پلنگ و خرس دیده بودند، نه از پاسبان شهربانی و نه حتی از حمل‌عکس سیاه و سفید شخصی به نام خمینی، از مشهد تا کرمان، آن هم در آن روزگار بگیر و ببند دهه shy­؛ پنجاه. او در «از چیزی نمی‌ترسیدم» و چنان ساده، کودکی، نوجوانی و جوانی shy­؛ اش را به تصویر کشیده که انگار نه انگار این نوشته‌ها و این کتاب، قرار است روایتگر سرگذشت آبر مردی باشد که یک جهان را از کابوس داعش و ناامنی نجات داد. او طوری از شکم همیشه‌گرسنه و قرض نهصد تومنی پدر و اتاق اجاره‌shy­؛ ای محقرش در کرمان می‌shy­؛ نویسد، که انگار نه انگار این کتاب، قرار است به عنوان بخشی از زندگینامه shy­؛ کسی که طرف حساب رییس جمهور قمار باز ایالت متحده shy­؛ امریکا بوده؛ دست به دست این و آن شود. او معمولی بود، خیلی معمولی و هیچ ترسی نداشت از اینکه بگوید تا سال ۵۵ اصلاً خمینی را نمی‌شناخت! و تا سال ۵۶ هم معنی مقلد را نمی‌shy­؛ دانست. او معمولی بود و شاید کمال این کتاب، در این باشد که ثابت کند او، اسطوره shy­؛ ای غیر قابل دسترس و ماورایی نبود، ژنرال، سردار، سرباز یا شهید سلیمانی مردی بود که با اتکا به عزت نفس خود فقط بر مدار الهی می‌shy­؛ چرخید و برای خدا، مومنانه و خالصانه مبارزه می‌shy­؛ کرد.

این کتاب هرچه که هست؛ قصه؛ روایت؛ یک اثر فرهنگی، تبلیغی یا هر چیز دیگری که شما اسمش را می‌shy­؛ گذارید؛ قطعاً بخش مهمی از فرهنگ و تاریخ انقلاب ما را شامل می‌shy­؛ شود، اثر صادقی که ثابت می‌shy­؛ کند، جاذبه shy­؛ حق، آنقدر زیاد و وعده shy­؛ ای خدا، آنقدر حق است که هر کس را که بخواهد هدایت می‌shy­؛ کند و برایش رنگ پوست و لهجه هم فرقی ندارد و در این وانفسای آخرالزمان، با قلب و اندیشه shy­؛ مومنان حرف می‌shy­؛ زند و آن shy­؛ ها را تا رسید به خود قله همراهی می‌shy­؛ کند؛ تا آنجا که از کودکی که در سال فقط چند بار، شکمش سیر می‌shy­؛ شد، ژنرالی می‌سازد که یک جهان، مبهور هوش و قدرت و ایمانش می‌shy­؛ شود. فقط کافی است که او بخواهد و تلاش کند تا فریاد نبودش را یک جهان بشنود و آن نقطه shy­؛ ای شود که مرکز دنیاست و امام درباره shy­؛ اش گفت: "در جمهوری اسلامی هر جایی که هستید، آنجا را مرکز دنیا بدانید." و چقدر شهید ما، سرباز بود. یک سرباز واقعی.

«از چیزی نمی‌ترسیدم»، روایتگر لحظات عمر کودک، نوجوان و جوانی است که در ده ساگی، نه از گاو نر شاخ‌زین خطرناک می‌ترسید، نه از تاریکی دره shy­؛ ای که در آن پلنگ و خرس دیده بودند، نه از پاسبان شهربانی و نه حتی از حمل‌عکس سیاه و سفید شخصی به نام خمینی

از من می‌shy­؛ شنوید با قلم و تفکر و احساس این مرد همراه شوید و خط به خط حیاتش را دنبال کنید، تا به دلیل ناکامی دشمن، در نابودی انقلاب و اندیشه shy­؛ اش پی ببرید؛ چرا که جنس پیام خمینی و جانشین خَلَقَش، برای این شهید و امثالهم از جنس دستورات بخشنامه shy­؛ ای و فرمایشی و ظاهری نبود.

داستان بی پایانش تازه شروع شده اما همین اول کاری باید بگویم که یک جای کار لنگ می‌شود؛ زنده و «از چیزی نمی‌ترسیم» با آن نامه و وصیت و ترس شیرین شهید از معشوق؛ جور در نمی‌آید. مرد شجاع و یکه تاز عصر و نسل ما، اتفاقاً از چیزهایی هم می‌ترسد و زیاد هم می‌ترسد؛ اما چگونه ترسی؟! ترس، در فرهنگ دهخدا، یعنی خوف و بیم و اضطراب همراه با نگرانی، و از نگاه روانشناسان، یعنی یک بی‌نظمی روانشناختی و یک اختلال روانی که بی‌شک، بر روی همه‌ش؛ جنبه‌های زندگی آدمیزاد تاثیرگذار است و چقدر خوشبختانه آدمی است که از هیچ چیز، خوف و بیم و اضطرابی نداشته باشد؛ اما مردان خدا، همانطور که تا به حال همه‌ش؛ قاعده‌ها؛ های زمینی را دور زده‌اند و برای بشر، حیرت‌آفریده‌اند، اینجا هم ادبیات و روانشناسی را جا گذاشتند و برای ترس، هیبتی دیگر، تعریف کرده‌اند، هیبتی که زیر سایه‌ش؛ وسعتش، می‌توان رشد کرد و بزرگ شد و به سعادت رسید. همانطور که حسین منزوی می‌گوید "دل، بیمش از این نیست که در بند تو افتاد/ ترسد که کنی روزی از این بند، رهایش/ وصل تو، خود جان و همه جان جوان است/ غم نیست اگر جان بستانی به هوایش" انگار که تمام ترس او هم، رهایی از بند و امتحان الهی بود.